

رسالة علمية بالاسم
عنه عليه السلام

بازخسورشريسته در خلق عالم



پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۴ - سال نودونهم - شماره ۲۸۹۸۷
ویژه نامه تاسوعا و عاشورای حسینی

طراحی: علیرضا کیماسی



دکتر رسول جعفریان

۱-روز عاشورا شیعیان کوفه چه می کردند؟

زمانی که لشکر یان عبیدالله بن زیاد برای اعزام به کربلا عزیمت می کردند، شیعیان کوفه در چه حالی بودند و چه می کردند؟ طی پنج روز از زمانی که امام حسین^(ع) به کربلا رسید تا روزی که لشکر عظیم کوفه – که شمارش بین ۲۲ تا ۲۸ هزار نفر می رسید – به کربلا رسید، شیعیان در حالت بلا تکلیفی مانده بودند و تشکل لازم را برای تصمیم گیری متمرکز نداشتند. این همان مشکلی بود که در زمان حضور مسلم بن عقیل در کوفه هم داشتند. ترس از شمشیر عبیدالله هم که بی امان افراد مظنون را به قتل می رساند، آنان را خانه نشین کرده و تنها در این اندیشه بودند که اولاً جان خود را از تهدید حکومت در امان بدانند. و ثانیاً آنکه به زور مجبور نشوند در لشکر کوفه حاضر شوند و در کربلا برابر امام حسین^(ع) قرار گیرند. شمار زیادی از کسانی که در وضعیت عادی می توانستند در سپاه امام باشند، به اجبار در لشکر کوفه حاضر شدند. تلاش آنان این بود تا از این لشکر فاصله بگیرند و بگریزند. به همین دلیل همراه لشکر از کوفه بیرون می آمدند و در طول مسیر می گریختند؛ گاه یک فرمانده با هزار نفر اعزام می شد، اما تنها با سبید، چهارصد یا کمتر از آن به کربلا می رسید؛ چرا که مایل به آمدن به این جنگ نبودند.

هرثمه بن سلیم از کسانی بود که به کربلا آمد و از آنجا گریخت. وی در این باره یادآور شده که وقتی در مسیر صفین با امام علی^(ع) در اینجا آمدند، حضرت مشتی از خاک کربلا برداشت و فرمود: «**واها لک یا ترّبه الیحشرن منک قوم یدخلون الجنة بغیر حساب**». وی می گوید: وقتی در سپاه کوفه به کربلا رسیدم، خدمت امام رفتم و ماجرا را تعریف کردم و گفتم: «اکنون نه می خواهم با تو باشم و نه علیه شما». حضرت فرمود: «از اینجا بگریز و شاهد گشته شدن من مباش که هیچ کس شاهد آن نخواهد بود مگر آنکه خدا و رادر آتش خواهد سوزاند.» من هم از آنجا گریختم.

پیوستن برخی از شیعیان به طور تک تک در روزهای آخر ادامه یافت. یکی از آنان عبدالله بن عمیر کلبی مجاهد در جبهه های جنگ با کفار بود. وقتی دید عده ای در نخیله کوفه آماده جنگ با امام حسین^(ع) می شوند، گفت: من علاقه مند بودم در جهاد با مشرکان شرکت کنم؛ اما اکنون احساس می کنم نبرد با کسانی که به جنگ حسین فرزند فاطمه می روند، اولی است. آنگاه به خانه آمد و این مطلب را با همسرش در میان گذاشت. همسرش از سخن وی استقبال کرد و گفت: «درست دریافتی، من هم با تو می آیم.» این دوشنبانه از کوفه رفتند و به امام حسین^(ع) ملحق شدند.

حبیب بن مظاهر از شیعیان برجسته کوفه بود که در همین ایام به امام پیوست. وی کوشید تا شماری از طایفه بنی اسد را که در آن نزدیکی زندگی می کردند، به امام ملحق سازد؛ آنان را راضی کرد، اما سپاه ابن زیاد از راه رسید و مانع شد. نمونه دیگر مسلم بن عوف سجه بود که وی نیز از شیعیان کوفه بود که به امام^(ع) پیوست. این امر نشان می دهد که اگر شیعیان کوفه اراده می کردند، می توانستند به امام پیوندند. حتی شماری از آنان با لشکر کوفه به کربلا آمدند و در آنجا به امام حسین^(ع) پیوستند. عمار بن ابی سلامه دالانی کوشید تا در نخیله عبیدالله را ترور کند، اما نتوانست. پس از آن به سرعت گریخت تا به امام حسین^(ع) ملحق شد. در راه با سپاه زحر بن قیس که به کربلا می رفت، برخورد کرد. در آنجا با رشادت جنگید و در حال جنگ به کربلا رفت و به امام حسین^(ع) پیوست.

۲-عاشورا چه تأثیری در سقوط امویان داشت؟

به نظر می رسد عاشورا از دوزاویه در سقوط دولت اموی تأثیر داشت؛ جهت اول: زیر سؤال بردن اسلامیت دولت بنی امیه بود. این مطلب در سخنان امام حسین^(ع) آنجا که به معرفی یزید و ویژگی های وی می پردازد، فراوان است. آن حضرت با تعبیر «**وعلی الاسلام السلام**» (فاتحه اسلام خوانده شد)، اسلامیت دولت یزید و طبعاً دولت اموی

عاشورا و چند پرسش

۳-قیام اسوه

اصولاً دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حدنفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده آن همان جابسته می شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق. البته ممکن است در عبرت های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود. دوم نوعی دیگر از قیام ها که تعدادشان واقعا انگشت شمار است، قیام هایی است که حالت اسوه برای دوره های بعد پیدامی کند.

در فرهنگ اسلامی، قیام امام حسین^(ع) حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است؛ یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان در آمده، تعمیم یافته و نوعی بی زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت هر فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او در آمده است. روشن است که شمار این قبیل قیام ها و شهادت ها اندک است. در شهادت ها، می توان به شهادت بسیاری کسان اشاره کرد که فراموش می شوند؛ اما تعدادی از آنها حالت اسوه پیدامی کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ عراق با ایران چنین موقعیتی را به دست آورده است. در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید ثانی نیز تا اندازه ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و اوضاعی است که آن حادثه در آنها اتفاق می افتد.

نهضت امام حسین^(ع) از این زاویه، به صورت قیامی در آمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلایلش هم این بود که ارزش هایی که در آن مطرح شد، ارزش های زمانی نبود. درست است که علیه یزید بود، اما به قدری کلی و فراگیر است که مربوط به هیچ زمانی نیست؛ لذا است که در «زیارت وارث»، امام حسین^(ع) از زاویه تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه مسیر انبیا مطرح می شود و وارث آنان تلقی می گردد. مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن نواده پیامبر^(ص) بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از خاندان پیامبر^(ص) در حادثه یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه قیام های بعدی شد.

۴-تأثیر مشخص قیام حسینی بر قیام های بعدی؟

قیام امام حسین^(ع) جدای از آنکه مربوط به عدم اجرای شریعت و مبارزه با منکر باشد، در اصل خط بطلانی بر مشروعیت سلطنت بنی امیه بود؛ بنابراین یک بار دیگر پس از تلاش های امام علی^(ع)، امام حسین^(ع) که نواده پیامبر^(ص) بود، بر این اصل تکیه کرد که امامت حق امویان نیست. این نکته ای است که قیام عاشورا آن را استمرار بخشید و سرلوحه برنامه سایر علویان مانند زید بن علی و فرزندش یحیی و دیگرانی بود که قیام را پیشه خود ساختند.

نکته دیگر شعارهایی بود که امام حسین^(ع) مطرح کرد. اگر هدف امام را از قیام در سخنرانی های ایشان مرور کنیم، با آنچه به عنوان شعار در سایر قیام های شیعی آمده، به مقدار زیادی تطبیق می کند. این اهداف معمولاً در بحث بیعت مطرح می شود؛ یعنی مردمی که با یک رهبر انقلابی موافقت دارند، بر سر تحقق اهدافی باو بیعت می کنند. این بیعت از زمان پیغمبر^(ص) وجود داشت و در زمان خلفا هم تکرار شد، چنان که در کربلا نیز. نخستین رکن بیعت در قیام های علوی، دعوت مردم به کتاب خدا و سنت رسول بود که به نوعی اشاره به عدم مشروعیت خلفای وقت بود.

قیام مسلحانه بر ضد حکومت جور و در جهت «امر به معروف و نهی از منکر» در شکل فراگیر آن، در همه این قیام ها مورد توجه است. این هدف مهمی بود که امام حسین^(ع) در قیامش مطرح کرد و مشروعیت به آن داد.

رازیبر سؤال می برد. امام روی سگبازی و شراب خواری یزید انگشت می گذارد و از تغییر احکام و رواج بدعت ها سخن می گوید. دولت اموی تلاش زیادی داشت تا خود را اسلامی نشان دهد. در اوج فساد اخلاقی حاکم بر دستگاه اموی، مسجد سازی وجود داشت. عبدالملک در اوج حمله به حجاز و مسلط کردن حجاج بر مردم، جامع اموی می ساخت، مسجد الاقصی و مسجد صخره را در بیت المقدس تعمیر می کرد. حتی در زمان ولید مسجد پیامبر^(ص) در مدینه را بازسازی و طلا کاری کردند. به علاوه فتوحات را پیش می بردند. به طور مسلم فتوحات عصر بنی امیه بیشتر از زمان خلفای اول و یازمان عباسیان بود. اما آیا اینها اسلامیت بود؟

اسلام اهل بیت، اسلام دیگری بود. فریبکاری دولت اموی به جای آنکه در جهت حفظ هویت دینی مردم، حفظ اخلاق اسلامی، رعایت عدالت و رسیدگی به حقوق مردم تلاش کند، برای به دست آوردن غنائم بیشتر کشورگشایی می کرد و برای فریب مردم مساجد باشکوه می ساخت. در قرآن وقتی صحبت از آبرسانی به حجاج و جهاد فی سبیل الله و مقایسه آنهاست، خداوند به روشنی جانب جهاد را می گیرد. البته فتوحات می توانست جهاد فی سبیل الله باشد، اما بنی امیه در اندیشه منافع مادی آن بودند. همین امویان برای گرفتن پول بیشتر، اسلام آوردن مردم خراسان را نمی پذیرفتند و تا مدت ها با اینکه آنها مسلمان شده بودند، هنوز از آنها جزی به می گرفتند.

وقتی ماهیت دولت اموی برای چنین مردمانی آشکار می شود، فتوحات هم متوقف می شود؛ چنان که در خراسان چنین شد. در قیام دیرالجمامه وقتی مردم عراق به فرماندهی عبدالرحمن بن محمد در سال ۷۱۱ ق برای فتح سیستان رفته بودند، به خاطر شدت فشار و ستم حجاج، باهمان لشکر، به سوی عراق بازگشتند تا دولت اموی را سرنگون کنند.

جهت دوم تأثیر نهضت امام حسین^(ع) در سقوط دولت اموی آن بود که از همان ابتداد و گروه برای به دست گرفتن رهبری جامعه اسلامی مطرح بودند: بنی هاشم و بنی امیه. این دو گروه به دلایل متفاوتی پس از رحلت پیامبر^(ص) نتوانستند حکومت را در دست بگیرند و در عوض، برخی از گروه های میانی موفق شدند. بعدها بنی امیه بر اوضاع غلبه کردند. در این وقت، تنها رقیب شان بنی هاشم بودند. نهضت کربلا نشان داد که گروه دیگر، همچنان فعال است و رهبری جریان مخالف را بر عهده دارد و آماده است تا با ساقط کردن حکومت اموی، دولت تأسیس کند. به لحاظ سیاسی و برای عمق بخشیدن به ادعای علویان برای حکومت در دوره بعد، این نکته کمی نبود. به واقع، در اوج فشار امویان، نهضت کربلا فعال بودن بنی هاشم را نشان داد؛ برای مثال، سالهای پایانی دولت اموی، شعار «الرضا من اهل بیت» بود که جوهره رهبری را در مبارزه سیاسی بر ضد امویان تعریف کرد. این بنی هاشم بودند که دولت اموی را سرنگون کردند و در واقع عشق به اهل بیت بود که دولت اموی را برانداخت.

احساس سیاسی هواداران بنی هاشم از کج آمده است؟ به نظر می رسد یکی از بزنگاه های اصلی در ایجاد این احساس، نهضت کربلا بوده است. در آن حادثه، شمار زیادی از خاندان پیامبر^(ص) بین شانزده تا بیست و پنج نفر به شهادت رسیدند. چطور مردم می توانستند این ماجرا را فراموش کنند، مظلومیت شان را از یاد ببرند و به آن بی توجه باشند؟ البته نباید تصور کرد که علت سقوط بنی امیه تنها در همین جهت بود. مهم آن است که وقتی رهبری ماجرا به دست بنی هاشم می افتد، باید ریشه بخشی از سقوط رادر مظلومیت این خاندان جستجو کرد. البته شاخه بنی عباس (از بنی هاشم) از فرصت استفاده کرد و با توجه به ابهامی که برای بسیاری از مردم در تعریف «اهل بیت» و «الرضا من آل محمد» به وجود آورد و با تلاش برخی از ایادی خود مانند ابومسلم خراسانی، سوار بر مرکب خلافت شد.

کاروم عسول و کار اصر مرید

نکته دیگر بیعت بر سر پذیرفتن امامت علویان بود که از ارکان نظر به سیاسی شیعه به حساب می‌آمد و همه جا گفته می‌شد امام باید از اهل بیت باشد. تعبیر رایج آن در اواخر دوره اموی، «الرضا من آل محمد» بود. حتی در قیام توابین هم این نکته رامی‌یابیم که اظهار کردند: اگر پیروز شدیم، حکومت را به دست اهل بیت می‌سپاریم. عدالت‌گرایی نیز در این بیعت‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت.

۵-امامان شیعه ومسأله قیام‌علیه حکومت‌ها؟

کربلا در میان شیعیان امامی، بیش از آنکه یک حادثهٔ سیاسی و قابل تقلید در عرصه سیاست باشد، به صورت یک تراژدی و حادثه خونبار و مقدس مورد توجه قرار گفت. در واقع علویان زیدی و پیشتر، سادات حسنی راه قیام انقلابی راپذیرفتند که اصل آن برگرفته از کربلا و تقلیدی از حرکت امام حسین ^(ع) بود. باین حال و به‌رغم آنکه در میان شیعیان امامی بُعد سیاسی انقلابی کربلا کمتر مطرح گردید، اما به نوعی ارزش‌های سیاسی نهفته در آن بسیار بیش از آنچه میان زیدیان مطرح بود، به دوره‌های بعدی انتقال یافت. در واقع عدم تقلید از آن حرکت، پیشتر به دلیل ناهمواری اوضاع سیاسی جامعه برای تکرار چنان پدیده‌ای بود؛ بنابراین در صورتی که شرایط مناسبی فراهم می‌آمد، همان ارزش‌های سیاسی نهفته می‌توانست به بهترین وجه زنده شود. این تجربه در انقلاب اسلامی صورت گرفت واز بعد سیاسی کربلا به خوبی بهره‌گیری شد.

۶-تأثیر نهضت حسینی بر جامعه شیعه

جامعه شیعه در ابعاد مختلفی تحت تأثیر حادثه عاشورا قرار داشته است. اما اینکه تصور شود این تأثیر تنها در بعد سیاسی بوده، صحیح نیست. به عکس، تأثیر حادثه عاشورا بیشتر در ابعاد غیر سیاسی بوده است. روشن است که آئمه تلاش ز یادی در جاودانه کردن حرکت کربلا داشتند و تأثیر آن را در ورای یک اثر سیاسی صرف، مخصوصاً قیام مسلحانه، بسیار بالاتر بردند. اولاً کوشیدند تا کربلا را در میان امت جاودانه کنند و این با سنت روضه خوانی و زیارت دنبال شد. انشای زیارت‌نامه‌ها بُعد دیگر این امر را تشکیل می‌داد. اینهادر اسوه کردن حادثه کربلا اهمیت زیادی داشت.

اکنون پرسش این است: «آیا آئمه از این مسأله اهداف سیاسی داشتند یا نه؟» بدون تردید پاسخ مثبت است؛ یعنی همه اینها زمینه‌ای برای همراه ساختن شیعه با اهداف امام حسین ^(ع) بوده است. در زیارت عاشورا که عام‌ترین ابزار برای بیان اهداف نهضت حسینی و وسیله ایجاد ارتباط بین هر شیعه و این قیام است، همین اهداف سیاسی رامی‌یابیم. در آنجادر یک جمله می‌خوانیم: **«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ، أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»** و در جایی از همین زیارت عاشورا آمده است: **«وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ هُدًى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مَنِكُمْ»**. از این عبارات به دست می‌آید که حرکت امام حسین ^(ع) به یک معنا به صورت یک «ثار» دائمی مطرح شده است؛ ثاری که هر شیعه در هر زمان باید در گرفتن آن سهیم باشد؛ یعنی در مسیر حق و باطل، حرکت امام حسین ^(ع) نه تنها یک اسوه و الگوست، بلکه چنان تصویر شده است که گویی همه شخصیت‌های باطل در ریختن خون امام حسین ^(ع) دخالت داشته‌اند و باید انتقام آن ثار را گرفت.

۷-بُعد معنوی کربلا چیست؟

بخش سیاسی کربلا تا اندازه‌ای و در دوره‌هایی به طور کامل در میان شیعیان مورد غفلت قرار گرفته است. این مسأله ناشی از نوعی برداشت ناصحیح از متون روایی و زیارتی و خلط میان وسیله و هدف است. در این نگرش، کربلا آئینه مبارزه حق و باطل نیست، وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف والای انسانی نیست؛ وسیله عبرت نیست، بلکه خودش فی حد نفسه بدون این جنبه، اهمیت پیدای می‌کند. این در حالی است که در زیارت عاشورا آمده است: **«اللّٰهُمَّ اجْعَلْ مُحْيَايَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»**؛ اما بسیاری از ما وقتی زیارت عاشورا را می‌خوانند، به این جمله نظر آینه‌ای دارند، بلکه نفس خواندن این جمله را ثواب می‌دانند و بس. این گروه روایاتی را که درباره اهمیت زیارت است، مشاهده کرده و از آنها برداشت ناقصی کرده‌اند. طبیعی است که همین خواندن محض زیارت عاشورا هم ثواب دارد؛ چون سبب تجدید خاطره نهضت حسینی و جاودانه شدن عاشورا می‌شود که مشتمل بر همان اهداف مقدس است.

وقتی روی زیارت کربلا تکیه می‌شود، مسأله دو جنبه دارد: یکی نفس زیارت و ثواب آن؛ دیگری جهت دار بودن آن برای تأثیری که این مسأله بر روی زنده نگاه داشتن شر یعت و عدالت دارد. ما این نکته را از فرمایشات خود امام حسین ^(ع) نیز درمی‌یابیم. جدا کردن این دو مورد از هم مشکل ایجاد کرده است. مشابه این نوع برخورد را در برخی دیگر از مسائل مذهبی نیز می‌توان مشاهده کرد. آئمه به محض آنکه احساس می‌کردند حکمی از احکام دین رو به فراموشی است باید عتی در حال جایگزین شدن است، مؤمنان را به سوی عمل به آن حکم ترغیب و به مخالفت با بدعت تحریک می‌کردند. زمانی که امام باقر ^(ع) از زیارت امام حسین ^(ع) سخن می‌گوید، هنوز بنی‌امیه بر سریر قدرت هستند و رفتن به زیارت امام حسین ^(ع) مبارزه با بنی‌امیه و زنده نگاه داشتن اهداف عاشورا است.

نکته‌ای که باید در تبیین حادثه عاشورا تأکید شود، وصل کردن حادثه عاشورا به اهداف عاشورا است. اگر این ارتباط و اتصال به وجود آید، اسوه بودن و عبرت واقع شدن کربلا می‌تواند ملموس تر باشد. همچنین باید توجه شود که اگر گریستن برای امام حسین ^(ع) زایل‌کننده گناهان است، ناشی از تأثیر معنوی کربلا در ایجاد تحول درونی و آماده کردن فرد برای پاسداری از دین و احیاناً فداکاری و جانبازی در راه آن است. باین حال باید تأکید کرد که تکیه روی جنبه سیاسی کربلا، نباید توجه ما را به این رخداد به عنوان یک پدیده کاملاً برتر، یک امر جاودانه، یک امر تقدیرشده و تعریف شده از سوی باری تعالی، کم‌رنگ کند.

^{***برشی از مقاله بلند استاد جعفریان**}

سرودن درثای حسین (ع)



نزار قبانى

درنگی در سرودۀ نزار قبانى در رثای سالار شهیدان ^(ع)

نزار قبانى شاعر بزرگ جهان عرب (۱۳۰۲–۱۳۷۷) در دمشق به دنیا آمد، به زبان های فرانسه، انگلیسی و اسپانیایی مسلط بود و بیش از بیست سال سفیر سوریه بود و همین امر به او این فرصت را داد تا در شهرها و کشورهای مختلف زندگی کند. به گفته خودش: «بیشتر اشعارم را به سفر مدیونم.» به اعتقاد بسیاری از منتقدان و صاحب نظران شعر عرب، نزار قبانى چه از نظر قالب و چه از نظر محتوای شعری، یکی از پدیده‌های شعر نو است. بیشتر اشعار او مربوط به عشق زمینی است. شعرهای او به چندین زبان ترجمه شده و طرفداران زیادی دارد. دکتر شفیعی کدکنی در کتاب شاعران عرب آورده است: «چه بخوایم و چه نخواهیم، چه از شعرش خوشمان بیاید یا نه، قبانى پرنفوذترین شاعر عرب است.» آنچه در پی می‌آید، یکی از شعرهای اوست درباره نهضت حسینی و گریه بر امام حسین ^(ع). انگیزه سرودن این شعر، در مقدمهٔ آن آمده است: یکی از مخالفان گفت: «آیا رافضی‌ها (شیعیان) نسبتی با حسین دارند؟ چرا پس از صد هاسال هنوز هم بر اومی‌گیرند؟» قبانى با سرودۀ زیرایش پاسخ و رای‌ی گونه داد:

۱. سألَ المخالف حین انْهکَ العجبُ:

هل للحسین مَعَ الرّوافضِ مِن نسب؟

۲. لا ینقضی ذکر الحسین بثرغهم

وعلی امتداد الدهر تُوقَدُ کاللّهَبِ

۳. وکانَ لا اَکَلَ الزمانُ علی دِمِّ

۴. اولَمْ یَحِنْ کَفُ البُکاءِ فماعسی

۵. فاجبته: ماللحسین ومالکم

۶. إن لم یکن بین الحسین و بیننا

۷. والْحَزَنُ لا ینسی الجمیل ورَدَّه

۸. یا لائِثمی حَبّ الحسین اجننا

۹. فلقد تشرَّب فی النخاع ولم یزل

۱۰. مَن مثله اَحییَ الکرامة حینما

۱۱. ووافق دنیاً طاطات لولائِها

۱۲. و غدی الصمود باثرة متحفراً

۱۳. اما البُکاءُ فذاك مَصَدَر عَرَنّا

و به نواسیهم لیوم المُتَقَلِّبِ

تک‌سوار کربلا

دکتر احمد مهدوی دامغانی

این پنج بیت که نمی‌دانم گوینده‌اش کیست و در چه زمانی سروده شده است، بر زیر کنگره ضریح مقدس حضرت باب‌الحوادث، ابوالفضل ^(ع) منقوش است و من‌بنده‌ای را در پشت کتاب دعایم در ضمن عتبه‌ی بوسی آن در گاه والا خرگاه یادداشت کرده بودم و ملا حظّه می‌فرماید چه ابیات جاندار بلیغ و شیوایی است.

۱. ضریح مفزعنا لأمنعُ / به کلّ نازیلةٌ تُدْفَعُ

۲. و یابک للخلق باب النجاة / تَلوِّدُ بغرورتِها الرُّوعُ

۳. أبا الفضل والفضلُ یُنمی الیک / فانت لألطافِهِ مُنبِغُ

۴. فیا بطلَ الطّفِ هذالواک / علی کُلّ شاهقةٍ تُرْفَعُ

۵. وهذا خُسامُک اَنشودةُ / بهایتِتمی التَبَلُّ الأروغُ



۱۴. نَبکی علی الرّأس المرتل آیه

والرُّمَح منبره و ذاک هو العَجَب

۱۵. نَبکی علی النّعر المکسر یسته

نَبکی علی الجسد السّلیب المُنتهب

۱۶. نَبکی علی خَدر القَواطِم حِصرة

و علی السّبیبه قطعوا الرّباب

۱۷. دَع عنک ذکر الخالدین و غبطهم

کی لا تَکون لئار بارئِهم حطب

ترجمه:

۱- مخالف وقتی از تعجب خسته شد، پرسید: / «آیا شیعیان نسبتی با حسین دارند؟

۲- آنها دها ن خود را نمی‌بندند و یکسره از حسین می‌گویند / این یاد تادنیاد نیاست، مانند آتش شعله‌ور است.

۳- گوئی روز گار به مانند خون حسین / که در کربلا بر زمین ریخت، هرگز ندیده و نچشیده است! »

۴- می‌گویند: «آیا گریستن دیگر بس نیست؟ / چه سود در این گریستن پس از مرگ حسین؟»

۵- پاسخ من این است که: شما با حسین چه کار دارید؟ / شمای که گردانندهٔ مراسم آلات طرب‌اید!

۶- اگر نسبتی بین ما و حسین نیست / در رثای حسین سرودن، ما را به او منتسب می‌کند و این کافی است.

۷- و انسان آزاده رفتار نیک را فراموش نمی‌کند / چرا که این فراموشی، بی‌حرمتی به حرمت هاست.

۸- ای کسانی که ما را به خاطر عشق به حسین ملامت می‌کنید، بدانید که / این عشق در اعماق جان ما جا خوش کرده است.

۹- ریشهٔ جان ما از آن آبیاری شده / و چنان در بدن ما روان گشته که زانوان ما از آن جان گرفته است.

۱۰- چه کسی مانند او کرامت انسان را زنده کرده؟ / آن روز که کرامت انسان به دست ستمگران عرب از بین رفت!

۱۱- او دنیایی را در برابر حاکمانش بیدار ساخت / و همین کار، چنان او را بالا برد که به عالی‌ترین جایگاه رسید.

۱۲- مقاومت، بر اثر ایستادگی او انگیزه پیداکرد / و ذلت در برابر درخشش زندگی ناپدیدشد.

۱۳- گریه کردن بر حسین، عزت و قدرت ماست / با همین گریه است که تا روز قیامت همبستگی خود را با شهدای کربلا جاودانه می‌کنیم.

۱۴- برای سوری که قرآن می‌خواند، گریه می‌کنیم / سوری که نیزه منبر اوست و این از نشانه‌های عجیب خداست!

۱۵- بر دهانی گریه می‌کنیم که دندان‌ش شکسته است / بر پیکری گریه می‌کنیم که همه چیزش را غارت کرده‌اند.

۱۶- با حسرت بر چادر دختران حرم گریه می‌کنیم / و بر جوانانی که قطعه قطعه شدند، گریه می‌کنیم.

۱۷- به سرزنش دیگران اعتنا مکن / تا هیزم آتش روز جزانشوی.

ترجمه:

۱. ضریح تو استوارترین و شریف‌ترین پناهگاه ماست / که به برکت آن، هر گرفتاری رانده می‌شود.

۲. در گاه تو برای همه دروازهٔ نجات و رهایی است / که آنان که از چیزی می‌ترسند، برای آسایش و آرامش به دستگیری آن پناهنده می‌شوند.

۳. ای ابوالفضل، هر فضیلت و برتری به تو وابسته است / و تو سرچشمهٔ الطاف الهی هستی.

۴. ای دلاور پهلوان روز عاشورا، این درفش توست / که بر هر بلندی و پشت‌بامی افراشته است.

۵. و این شمشیر توست که سرود و آوازه‌ای است / که هر دلیر پُردل که از چیزی نمی‌ترسد، خود را به آن وابسته می‌شمارد و از آن یاری می‌طلبد.

^{***گلشن معنا (انتشارات اطلاعات)**}



پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۴

سال نو دو نهم

شماره ۲۸۹۸۷

اطلاعات

۳





شهید دکتر علی شریعتی

رسالت زینب (س)

مکالمات

برای شور آفریدن به تالارها و خلوت های بی شور و بی روح اشرافیت جدید و برای سرگرمی زندگی پوچ و بی هدف و سرد جامعه رفاه، درهم بشکنند و خود را از حریم های اصالت قدیم و بازارهای بی حرمت جدید به امامت تو ای زینب، نجات بخشند!

ای زینب! ای زبان علی در کام! ای رسالت حسین بر دوش!

مگو که بر شما چه گذشت. مگو که در آن صحرای سرخ چه دیدی. مگو که جنایت در آنجا تا به کجا رسید. مگو که خداوند آن روز عزیزترین و پرشکوه ترین ارزش ها و عظمت هایی را که آفریده است، یکجا در ساحل فرات و بر روی ریگزارهای تقطیده بیابان طف چگونه به نمایش آورد و بر فرشتگانش عرضه کرد تا بدانند که چرا می بایست بر آدم سجده کنند.

تو خود شهیدی هستی که از خون خویش کلمه ساختی، همچون برادرت که باقطره قطره خون خویش سخن می گوید.

آری زینب! مگو که در آنجا بر شما چه رفت، مگو که دشمنانتان چه کردند، و دوستانان چه کردند! آری، ای پیامبر انقلاب حسین! مای دانیم، ماهمه راشنیده ایم. تو پیام کر بلا را، پیام شهیدان را، به درستی گزارده ای.

اما بگو ای خواهر! بگو که ما چه کنیم؟ لحظه ای بنگر که ما چه می کشیم؟ دمی به ما گوش کن تا مصائب خویش را با تو بازگوییم. با تو ای خواهر مهربان!

این تو هستی که باید بر ما بگری! ای رسول امین برادر که از کر بلا می آیی و در طول تاریخ بر همه نسلها می گذری و پیام شهیدان را می رسانی.

ای که از باغهای سرخ شهادت می آیی و بوی گل های نوشگفته آن دیار را هنوز به دامن داری! ای دختر علی! ای خواهر! ای که قافله سالار کاروان اسپرانی، مارانیز در پی این قافله با خود ببر.

می گوید؟ یک ملت در طول یک تاریخ در اندوه شما ضجه می کند. به جرم این عشق، تا زبانه ها خورده و قتل عام ها دیده و شکنجه ها کشیده و هرگز برای یک لحظه نام شما دو تن از لیش و یاد شما از خاطرش و آتش بی تاب عشق شما از قلبش نرفته است. هر تا زبانه ای که از دژ خیمی خورده است، داغ مهر شما بر پشت و پهلویش نقش کرده است.

ای زینب! ای زینب! ای زبان علی در کام! با ملت خویش حرف بزن. ای زن! ای که مردانگی در ر کاب تو جوانمردی آموخت! زنان ملت ما، اینان که نام تو آتش عشق و درد بر جانیشان می افکند، به تو محتاج اند؛ بیش از همه وقت.

ای زینب! ای زبان علی در کام! ای رسالت حسین بر دوش! ای که از کر بلا می آیی و پیام شهیدان را در میان هیاهوی همیشگی قذّاره بندگان و جلادان، همچنان به گوش تاریخ می رسانی. ای زینب! با ما سخن بگو. چهل از یک سوبه اسارت و ذلت شان نشانده است و غرب از سوی دیگر به اسارت پنهان و ذلت تازه شان می کشاند. و از خویش و از تو بیگانه شان می سازد. آنان را بر استحمار کهنه و نو، بر بندگی سنت های پوسیده و دعوت های این ملعبه سازان تعصب قدیم و تقنن جدید، به نیروی فریادهایی که بر سر یک شهر، شهر قساوت و وحشت می کوبیدی و پایه های یک قصر، قصر جنایت و قدرت را می لرزاندی، بر آشوب! تا در خویش بر آشوبند و تا در و پود این پرده های عنکبوت فریب را بدرند و تا در برابر این طوفان بر باد دهند ای که وزیدن آغاز کرده است، ایستادن را بیاموزند. و این ماشین هولناکی را که از او یک باز یچه جدید می سازد، باز برای استعمار جدید، برای اغفال جدید، برای پر کردن ایام فراغت و برای بلعیدن حر یصانه آنچه سرمایه داری به بازار می آورد و برای لذت بخشیدن به هوسهای کثیف بورژوازی،

اگر زینب پیام کر بلا را به تاریخ بازنگوید، کر بلا در تاریخ می ماند، و کسانی که به این پیام نیازمندند، از آن محروم می مانند، و کسانی که با خون خویش، با همه نسلها سخن می گویند، سخنشان را کسی نمی شنود. این است که رسالت زینب سنگین و دشوار است.

رسالت زینب پیامی است به همه انسان ها، به همه کسانی که بر مرگ حسین می گریند و به همه کسانی که در آستانه حسین سر به خضوع و ایمان فرود آورده اند، و به همه کسانی که پیام حسین را که «زندگی هیچ نیست جز عقیده و جهاد» معترف اند؛ پیام زینب به آنهاست که:

«ای همه، ای هر که بایان خاندان پیوند و پیمان داری، وای هر کس که به پیام محمد مؤمنی، خود بیندیش، انتخاب کن! در هر عصری و در هر نسلی و در هر سرزمینی که آمده ای، پیام شهیدان کر بلا را بشنو؛ بشنو که گفته اند: کسانی می توانند خوب زندگی کنند که می توانند خوب بمیرند.»

و پیام اوست به همه بشریت که: اگر دین دارید، «دین» و اگر ندارید، «حرّیت» - آزادی بشر - مسئولیتی بر دوش شما نهاده است که به عنوان انسان دیندار، یا انسان آزاده، شاهد زمان خود و شهید حق و باطلی که در عصر خود درگیر است، باشید که شهیدان ما ناظرند، آگاهند، زنده اند و همیشه حاضرند و نمونه عمل اند و الگویند و گواه حق و باطل و سرگذشت و سرنوشت انسان اند...

نجوایی دردمندانه و شما دو تن، ای خواهر! ای برادر! ای شما که به «انسان بودن» معنی دادید و به آزادی جان! و به ایمان و امید، ایمان و امید! و با مرگ شکوهمند خویش به حیات، زندگی بخشیدید. آری، ای دو تن! از آن روز دردناک که خیال نیز از تصورش می هراسد و دل از دردش پاره می شود، چشمهای این ملت از اشک خشک نشده است. توده ما قرنهایست که در غم شما و در عشق به شما می گرید. مگر نه عشق تنها با اشک سخن

رسالت زینب پیام شهادت را به گوش دنیا رساندن است.

زبان گویای خونهای جوشان و تن های خاموش، در میان مردگان متحرک بودن است.

رسالت پیام از عصر عاشورا آغاز می شود.

این رسالت بر دوش ظریف یک زن، «زینب» است؛ زنی که مردانگی در ر کاب او جوانمردی آموخته است!

و رسالت زینب دشوارتر و سنگین تر از رسالت برادرش.

آنهايي که گستاخی آن را دارند که مرگ خویش را انتخاب کنند، تنها به یک انتخاب بزرگ دست زده اند؛ اما کار آنها که از آن پس زنده می مانند، دشوار است و سنگین. و زینب مانده است، کاروان اسیران در پی اش، و صف های دشمن تا افق، در پیش راهش، و رسالت رساندن پیام برادر بر دوشش.

وارد شهر می شود، از صحنه برمی گردد، آن باغهای سرخ شهادت را پشت سر گذاشته و از پیراهنش بوی گل های سرخ به مشام می رسد.

وارد شهر جنایت، پایتخت قدرت، پایتخت ستم و جلادی شده است، آرام، پیروز، سراپا افتخار، بر سر قدرت و قساوت، بر سر بردگان مزدور و جلادان و بردگان استبداد فریاد می زند: «سیاس خداوند را که این همه کرامت و این همه عزت به خاندان ما عطا کرد: افتخار نبوت، افتخار شهادت...!»

زینب رسالت رساندن پیام شهیدان زنده، اما خاموش را به دوش گرفته است؛ زیرپای از شهیدان، او به جامانده است و اوست که باید زبان کسانی باشد که به تیغ جلادان زبانشان بریده است.

پیام خون شهیدان اگر خونی پیام نداشته باشد، در تاریخ گنگ می ماند و اگر خون پیام خویش را به همه نسلها نگذارد، جلاّد شهید را در حصار یک عصر و یک زمان محبوس کرده است.

پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۴

سال نود و نهم

شماره ۲۸۹۸۷

اطلاعات

۴

عاشورا

عشق

محض بود

علامه سید محمد حسین طهرانی

مرحوم طهرانی در کتاب روح مجرد ضمن بیان احوالات مرحوم سید هاشم حداد از شاگردان آیت الحق سید علی قاضی ، مطالبی از ایشان را درباره واقعه عاشورا ذکر کرده اند که بیانگر نگرش عرفانی در خصوص آن ماجراست. آنچه در پی می آید، تلخیصی از آن مطالب است:

در تمام دههٔ عزاداری، حال حضرت حداد بسیار متقلب بود؛ می فرمود: *صحنهٔ عاشورا* عالی ترین مناظر عشق‌بازی است؛ و زیباترین موطن جمال و جلال الهی، و نیکوترین مظاهر اسماء رحمت و غضب.

برای اهل بیت ^(ع) چیزی جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلی ذروهٔ حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت نبود؛ روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیت و دخول در عالم کلیت است. روز پیروزی و رستگاری است؛ روز وصول به مطلوب غائی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه‌ای از آن را اگر به سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش می گردند و یکسره تا قیامت بر پا شود، به سجدهٔ شکر می افتند. آن کشتن مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود،؛ حیات سرمدی بود.

در دههٔ عاشورا آقای حداد بسیار گریه می کرد؛ چنان اشکهایش متوالی و متواتر می آمد که گوئی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسنش می ریزد و چند بار اشعار «مثنوی» را با چه صوت و آهنگ دلنوازی می خواند که هنوز آن صدا و اشکهای سیلاب وار در خاطر مجسم است؛ گوئی اینک در برابر نشست و کتاب «مثنوی» رادر دست دارد:

زادهٔ ثانی است احمد در جهان

صد قیامت بود او اندر عیان

زو قیامت راهمی پرسیده اند

کای قیامت، تا قیامت راه چند؟

بازبان حال می گفتی بسی

که: ز محشر، حشر را پرسد کسی؟

بهر این گفت آن رسول خوش پیام

رمز «موتوا قبل موتوا» یا کرام

پس قیامت شو، قیامت را ببین

دیدن هر چیز را شرط است این

عقل گردی، عقل رادانی کمال

عشق گردی، عشق را بینی جمال

نار گردی، نار رادانی یقین

نور گردی، هم بدانی آن و این

روز عاشورا نمی دانی که هست

ماتم جانی که از قرنی به است

پیش مؤمن کی بود این قصه خوار؟

قدر عشقِ گوش، عشقِ گوشوار

پیش مؤمن ماتم آن پاک روح

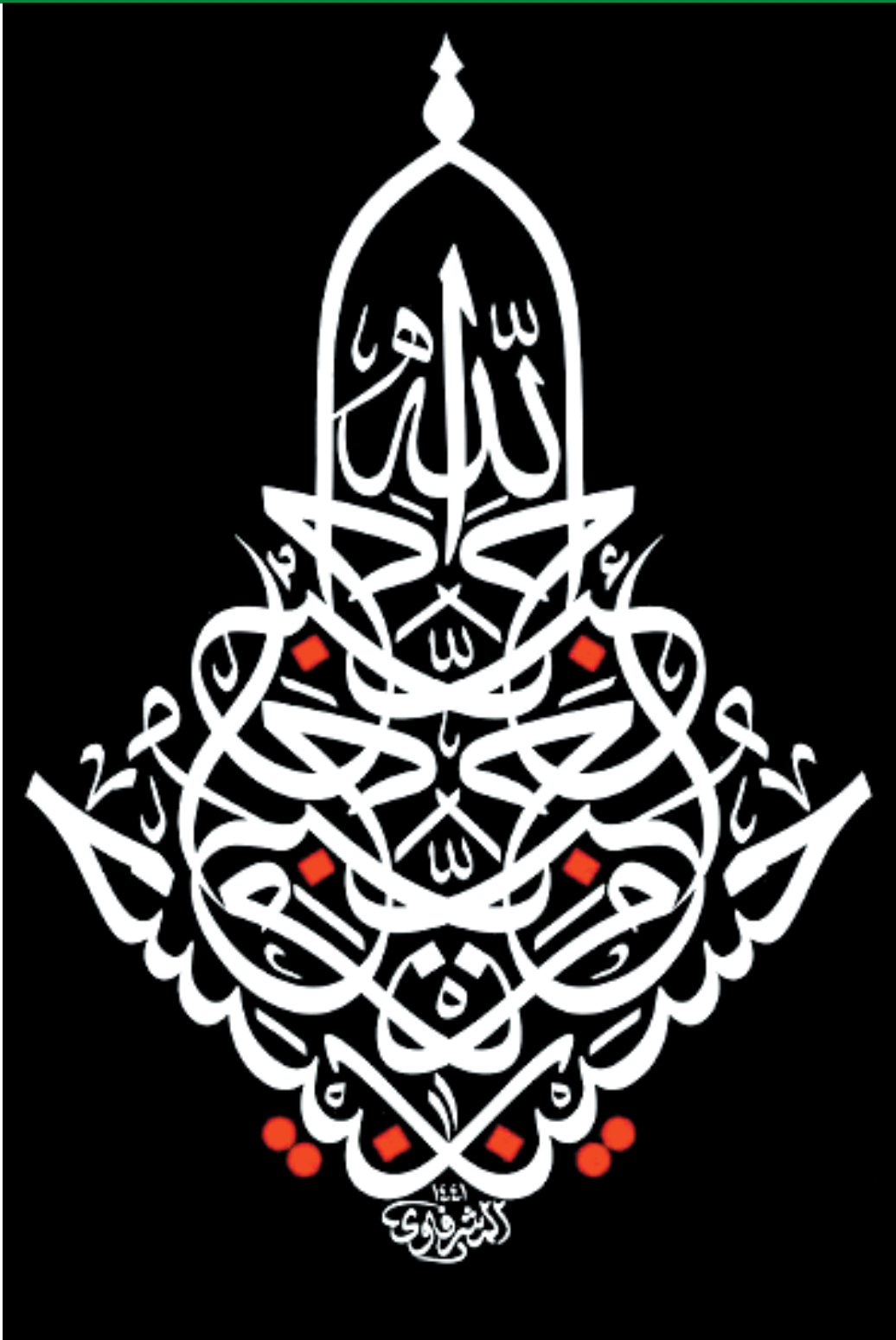
شهره تر باشد ز صد طوفان نوح

روح سلطانی ز زندانی بچست

جامه چون دریم و چون خائیم دست؟

چون که ایشان خسرو دین بوده اند

وقت شادی شد، چو بگستند بند



سوی شادروان دولت تاختند

کُنده و زنجیر را انداختند

روز مُلک است و گِه شاهنشهی

گر تو یک ذره از ایشان آگهی

دادِ دریا چون ز خُصَمّ ما بُود

چه عجب گر ماهی از دریا بود

این دوئی، اوصاف دیده‌ی اُحول است

ورنه اول آخر، آخر اول است

هین گذر از نقش خُصَم، در خم نگر

کاندر او بحری است بی پایان و سر

این چنین خم را تو دریا دان یقین

زنده از وی آسمان و هم زمین

گشته دریائی دوئی در عین وصل

شد ز سو، در بی سوئی در عین وصل

آری، مرگ برای سیدالشهدا^(ع) عین درجه و ارتقا و فوز و نجاج است؛

لهذا در روایت آمده که در روز عاشورا هر چه آتش جنگ افروخته تر

می شد و مصائب آن حضرت افزون تر، چهرهٔ منورش برافروخته تر و

شاداب تر می شد. حال امام حسین ^(ع) و بعضی از یارانش چنین بود

که صورتشان می درخشید و اعضا و جوارحشان آرام و خودشان بدون

اضطراب بودند. بعضی از آنها گفتند: «ببینید او ابدًا از مرگ ترسی

ندارد!»

امام فرمود: «**صَبْرًا بِنِی الْکِرَام:** ای بزرگ زادگان، شکبیا باشید! **فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قِنطَرَةٌ یَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ الِی الْجَنَانِ الْوَابِسَةِ وَ النَّجِیمِ الذَّائِمَةِ**: مرگ جز پلی نیست که شمارا از گرفتاری و سختی، به سوی بهشت های گسترده و نعمت های جاویدان عبور می دهد! **فَإِیکُمْ یَکْرَهُ أَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ الِی قَصْرِ**: کدام یک از شما خوشش نمی آید که از زندانی به کاخ برود؟ پدرم برایم از رسول خدا^(ص) روایت کرد که: **"إِنَّ الدِّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْکَافِرِ**: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر. **وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَؤُلَاءِ الِی جَنَاتِهِمْ، وَ جِسْرٌ هَؤُلَاءِ الِی جَحِیمِهِمْ**: مرگ برای اینان پلی است به سوی بهشت هایشان، و برای

آنان پلی است به سوی دوزخ گداخته شان. **"مَا کَذِبْتُ وَلَا کَذِبْتُ**: نه من دروغ می گویم، و نه به من دروغ گفته شده است.»

باید دانست آنچه مرحوم حداد فرمود، حالات شخصی خود ایشان در آن اوان بود که از عوالم کثرات عبور نموده و به فنای مطلق فی الله رسیده بود و به عبارت دیگر: «سفر الی الله» به پایان رسیده، اشتغال به سفر دوم که «فی الله» است، داشتند. همان طور که مولوی در وقت سرودن این اشعار، این گونه بود که جنبهٔ وجه الخلقی آنها تبدیل به جنبهٔ وجه الحقی و وجه الّٰهی گردیده بود و از درجات نفس عبور کرده، در حرم عزّ توحید و حریم وصال حق متمکن گردیده بودند.

اما سایر مردم که در عالم کثرات گرفتارند و از نفس برون نیامده اند، باید گریه و عزاداری و سینه زنی و نوحه خوانی کنند تا بدین طریق بتوانند راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نایل آیند. این مجاز پلی است برای آن حقیقت؛ همچنان که در روایات فراوانی ما را امر به عزاداری نموده اند تا بدین وسیله جان خود را پاک کنیم و بآآن سروران در طی این سبیل هماهنگ گردیم. و تازه وقتی که اسفار اربعه طی شد، از لوازم «بقاء بالله» بعد از مقام «فناء فی الله»، متشکل شدن به عوالم کثرت است و حق هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن که با خداوند در عالم خلق بودن و متصف به صفات خلقی گردیدن می باشد که هم عشق است و هم عزّا، هم توحید است و هم کثرت.

این حالات در اواخر عمر آقای حداد مشاهده می شد که پس از مقام فنا و تمکّن در تجرد، دارای مقام بقا بودند. توأم با عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل از ایشان مشهود بود. خود حضرت سیدالشهدا^(ع) نیز به دختر عزیزشان حضرت سکینه فرمودند:

لَا تَحْرِقِ قَلْبِی بِدَمْعِکَ حَسْرَةً مادام مِثْنِی الزَّوْجُ فِی جُثْمَانِی

«تا جان در بدن دارم، قلبم را با سرشک حسرت آتش مزن!»

داستان کربلا بسیار پیچیده است: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیدالشهدا^(ع) به آن عوالم است و روی دیگرش غصه و اندوه و گریه؛ اما کسی می تواند آن روی سکه را تماشا کند که این رورادیده و از آن عبور نموده باشد.



پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۴

سال نود و نهم

شماره ۲۸۹۸۷

اطلاعات

۵





پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۲

سال نودونهم

شماره ۲۸۹۸۷

اطلاعات

۶



بر آستان حضرت ابوالفضل (ع)



استاد حسین انصاریان

همواره یکی از بهترین راههای شناخت بزرگان دین، سخنانی است که معصومان (ع) درباره‌شان گفته‌اند و از آن جمله است زیارتنامه‌های معتبری که درباره هر یک از ایشان وارد شده است. مرتبت‌الای حضرت عباس (ع) بر آگاهان پوشیده نیست و دل‌بستگی بسیاری زیاد مردم به آن بزرگمرد، ممکن است ایشان را به مسیری بکشاند که خوشایند و پسندیده آن بزرگواران نباشد. پس چه بهتر که آنها را آن گونه شناخت و ستود که ز پینده‌شان و بر پایه رهنمود اولیا باشد. متن زیر باندک تصرف و تلخیص، ترجمه استاد انصاریان از زیارت حضرت عباس (ع) است که مرحوم محدث قمی باتوجه به اسناد معتبر ذکر کرده است:

از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده: «خداوند رحمت کند عباس را که نسبت به برادر خود ایثار کرد و جانش را فدای آن حضرت نمود تا اینکه در راه یاری او، دودستش را از تن جدا کردند و خدابه جای دودستش، دو بال به آن حضرت عنایت فرمود که مانند جعفر بن ابی طالب بآن، همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند. و برای عباس در قیامت، نزد خدا مقامی است که همه شهیدان آرزوی مقام او را دارند.»

امام صادق (ع) فرمود: هر گاه قصد کردی که قبر عباس بن علی را زیارت کنی، بر در روضه بایست و بگو:

سلام خدا و سلام فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان شایسته و همه شهیدان، درست کرداران و راستگویان و دروهای پاک و پاکیزه بر توبادای فرزندانمیر مؤمنان!

گواهی می‌دهم که نسبت به یادگار پیامبر (ص) و فرزند زاده برگزیده و راهنمای دانا و جانشین تبلیغ‌کننده و ستم‌دیده غارت زده، اهل تسلیم و تصدیق و وفادار خیرخواهی بودی.

خدا از سوی پیامبر، امیر مؤمنان، حسن و حسین برترین جزایات دهد که صبر کردی و کار خویش را تنها به حساب خدا گذاشتی و یاری نمودی؛ چه نیکو سرانجامی است خانه آخرت!

دورباش رحمت خدا بر کسی که شهیدت کرد و کسی که حقت را نشناخت و حرمتت را سبک شمرد! ولعنت خدا بر او که بین تو و آب فرات فاصله افکند. گواهی می‌دهم که مظلومانه کشته شدی و خدابه وعده‌ای که به شما داده است، وفا می‌کند.

به سوی تو آمدم ای پسر امیر مؤمنان، وارد به محضر شما شدم، در حالی که دلم تسلیم شماس و خود نیز پیرو شما می‌باشم. یاری برای شما مهیاست تا خدا حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است. من فقط با شما هستم؛ من به شما و بازگشت تان مؤمنم و با آنان که با شما مخالفت کردند، دشمنم. خدا بکشد امتی را که شما را بدست و زبانشان کشتند! سلام بر توای بنده شایسته فرمانبردار خدا و پیامبرش، امیر مؤمنان، حسن و حسین. سلام و رحمت خدا و برکات و مغفرت و رضوانش بر تو و بر روان و تن تو باد!

گواهی می‌دهم و خدا را شاهد می‌گیرم که تو به همان مسیری رفتی که «اهل بذر» رفتند و در آن راه، از دنیا گذشتند، آن مجاهدان فی سبیل الله و خیرخواهان برای خدا، در مبارزه با دشمنان خدا و تلاشگر در یاری اولیای او، آن دفاع‌کنندگان از عاشقانش.

خدا پاداشت دهد به برترین و بیشترین و کامل‌ترین و وفاکننده‌ترین پاداش آنان که به بیعت او وفا کردند و دعوتش را اجابت نمودند و از والیان امر اطاعت کردند.

گواهی می‌دهم که در خیرخواهی کوشیدید و نهایت تلاش خود را کردی. خدا تو را در زمره شهیدان برانگیزد و روح‌ت را در کنار ارواح نیکبختان قرار دهد و فراخ‌ترین منزل بهشت خود را به تو عطا کند و برترین غرفه‌ها را از زانی نماید و نامت را در بالاترین درجات قرار دهد و با پیامبران و درست‌کرداران و راستگویان و شهدا و شایستگان محشور نماید، آنان که خوب رفیقانی هستند.

گواهی می‌دهم که تو سستی نورزیدی و باز ایستادی و آگاه از کردارت از دنیا رفتی، در حال پیروی از شایستگان و پیروی از پیامبران. خدا ما و رسول و اولیایش را در جایگاه فروتنان گردآورد که او مهربان‌ترین مهربانان است.

سلام بر توای ابوالفضل عباس، فرزندانمیر مؤمنان. سلام بر توای فرزندان سرور جانشینان، سلام بر توای فرزندان اولین شخص امت در اسلام آوردن، و پیشترینشان در ایمان، و استوارترینشان در پایبندی به دین خدا، و نزدیک و هوشیارترینشان بر اسلام.

گواهی می‌دهم که تو برای خدا و رسولش و برادرت خیرخواهی نمودی.



و چه خوب برادر همدردی بودی!

خداللعنت کند امتی را که تو را کشت؛ ولعنت کند امتی را که به توستم روا داشت؛ ولعنت کند امتی را که حرمت تو را پاس نداشت و پرده احترام اسلام را درید.

و به که تو چه نیکو شکیبیا، جهادگر، حامی، یاور و برادر دفاع‌کننده‌ای از برادرت بودی و پاسخ‌دهنده طاعت پروردگار و علاقه‌مند به آنچه دیگران به آن بی‌ رغبت شدند که همان پاداش بزرگ و ستایش زیباست و خدا تو را به درجه پدران، در بهشت‌های پر نعمت ملحق کرد.

خدایا، من توجه خود را به زیارت اولیای مطوف داشتم، به خاطر رغبت در پاداشت و امید به آمرزش و احسان فراوانت. از تومی خواهم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزی ام را به خاطر ایشان زیاد کنی، و زندگی ام را به خاطر آنان برقرار داری، و زیارتم را به حق آنان ببگیری، و حیاتم را دل‌پسند فرمایی، و مرا با گروه اهل کرامت همراه کنی، و از کسانی قرار دهی که از زیارت مزار عاشقانت رستگار و کامیاب بزمی گردند، در حالی که مستوجب آمرزش گناهان و پوشیدن عیبه‌ها و برطرف شدن ناراحتی‌ها و غصه‌ها شده باشد.

به خدا و رسول و کتابش و به آنچه پیامبر از پیش خدا آورد، ایمان آوردم. خدایا، ما را با گواهان این حقایق بنویس.

خدایا، این را آخرین عهد من از زیارت قبر فرزند برادر رسولت (ص) قرار مده و زیارتش را همواره تازنده‌ام می‌داری، روزی من فرما و مرا با او و با پدران‌ش در بهشت محشور گردان و میان من و او رسول و اولیای شناسایی ایجاد کن.

خدایا، بر محمد و خاندان محمد درود فرست و مرا بمیران بر پایه ایمان به خود و یاور نسبت به پیامبرت و ولایت امیر مؤمنان و امامان از فرزندان‌ش و بیزار از دشمنانش. من ای پروردگار، به این امر خشنودم. و درود خدا بر محمد و خاندان محمد.

سوگوارای مادر حضرت عباس (ع)

روایت شده که قمر بنی هاشم به هنگام شهادت سی و چهار ساله بود و جناب ام‌البنین - مادر آن حضرت - در ماتم او و سه برادر دیگرش به بقیع می‌رفت و چنان ندبه و گریه می‌کرد که هر کس از آنجایی گذشت، گریان می‌شد. گریستن دوستان عجیب نیست، مروان بن حکم که از بزرگ‌ترین دشمنان خاندان نبوت بود، چون از کنار ام‌البنین می‌گذشت، از گریه او به گریه می‌افتاد! این اشعار از ام‌البنین در مرثیه پسرانش روایت شده است:

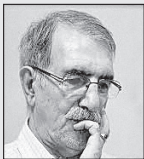
يَا مَنْ رَأَى الْعَبَّاسَ كَرَّ عَلَى جَمَاهِ الْفَقْدِ

وَوَرَاءَ مِنْ أَبْنَاءِ حَيْدَرٍ كُلِّ لَيْثٍ ذِي لَبِّدٍ...
ای که عباس را دیدی حمله می‌کرد بر توده‌های فرومایه/ و از فرزندان حیدر هر شیر یال‌داری دنبال او بود؛ خبردار شده‌ام که به سر فرزندم ضربت وارد شده/ در حالی که بریده دست بود!

وای بر من بر شیربچه‌ام که ضربت عمود سرش را خمیده کرد/ اگر شمشیرت در دست بود، کسی نمی‌توانست به تو نزدیک شود!
لَا تَدْعُونِي وَيَكُ أَمُّ الْبَنِينِ تَذْكُرِينِي يَلِيُوثُ الْعَرِينِ...
وای بر تو! مراد یگر «ام‌البنین» (مادر پسران) مخوان/ که مرا به یاد شیران بیشه‌ام می‌اندازی + مرا پسرانی بود که به آنان خوانده می‌شدم؛ اما امروز پسری ندارم. + چهار پسر مانند کرکسان بلندی‌ها داشتم/ که با بریده شدن رگ حیات، یکی پس از دیگری به مرگ پیوستند. + نیزه‌ها بر پیکرشان ستیزه داشتند/ همگی با تن مجروح به خاک افتادند. + ای کاش می‌دانستم همان گونه است که خبر داده‌اند: / دست عباس بریده شده بود!

ساقی حق

دکتر علی موسوی گرمارودی



ای تشنه عشق روی دل‌بند
در جاری مهر شست‌وشو کن
زان پا که در این سفر درآیی
رو جانب قبله وفا کن
بنگر به نگاه دیده پاک
افتاده وفا به خاک گلگون
عباس علی، ابوفضایل
ای سرو بلند باغ ایمان!
دستی که ز خویش وانهادی
آن شاخ درخت باوفایی است
ای خوب‌ترین به گاه سختی
رفتی که به تشنگان دهی آب
آبی ز فرات تا لب آورد
آن آب ز کف غمین فرو ریخت
برخواست ز بار غم خمیده
بر اسب نشسته بود بی‌تاب
ناگاه یکی دو روبه خُرد
آن آتش حق خمیده بر آب
دستان خدا ز تن جدا شد
بگرفت به ناگزیر چون جان
وانگاه به روی مشک خم شد
جان در بدنش نبود و می‌تاخت
از خون، تن او به گل نشسته
دلشاد که گر ز دست شد دست
چون عمر گل این نشاط کوتاه:
این لحظه چه گویم او چها کرد:
«ای مرگ! کنون مرا به بر گیر
می‌گفت و بر آب و خون، نگاهش
خونابه و آب برمی‌میخت
چون سوی زمین خمید آن ماه
تنه‌ا نه فتاد بوفضایل
هم برج زمانه بی‌قمر شد
حق ساقی خویش را فرا خواند
در حسرت آن کفی که برداشت
هر موج به یاد آن کف و چنگ
کف بر لب رود و در تکاپوست
چون مه شب چهارده برآید
ای بحر، بهل خیال باطل
گیرم دو سه گام برتر آیی



دوبیتی های عاشورایی



دکتر محمدرضامهدیزاده

نماز	اشاره
اذان ظهر ودر میدان ، نمازت	دلَم خون است از این ماتم دوباره
و بالاتر ز هر پیمان ، نمازت	دوباره سینه از غم پاره پاره
قنوت تو سقوط دشمنان بود	ببین ، کافی ست حتی یک اشاره
چوتیری بر دل آنان ، نمازت	نک و تنها، رقیه ، گوشواره
تقدیم به حضرت ابوالفضل (ع)	از زبان حضرت ابوالفضل (ع)
برادر	تب
چنان توساقی و ساغر ندیدم	شبم شب تر ز شبهای رقیه
به میدان هاچنین محشر ندیدم	تبم تب تر ز تبهای رقیه
لب خشکت ننوشید از فرات آب	دو چشمم پر ز خون شد تا نیفتد
کسی از تو برادر تر ندیدم	نگاه من به لبهای رقیه
جوانمردانه	تقدیم به حضرت قاسم بن الحسن (ع)
عَلَمِ افراشت ، سرودین نیفتد	فرزند خلف
به پیشانی لشکر چین نیفتد	دوبیتی بود و کار صد غزل کرد
جوانمردانه دستش راستون کرد	که زهر مرگ را همچون عسل کرد
که ناگه آسمان پایین نیفتد!	پدر رابس که فرزند خلف بود
	سنان و تیر و خنجر را بغل کرد
شط	صبوری
قدم سوی شط مهتاب برداشت	هوای خیمه وقتی غم می آورد
شکوه آسمان هاتاب برداشت	برای زخم ، او مرهم می آورد
فلک ! برعکس باشد کار و بارت	اگر زینب صبوری هانمی کرد
ببین ، دریا ز رودی آب برداشت	زمین و آسمان هم کم می آورد
برای دوست	از زبان حضرت زینب (س)
تو دست از روز گار پست شستی	کاش
نگاه از هر چه «بود» و «هست» شستی	شهیدانِ سرت را بر سرِ نی
نماندی ، پایه پای عشق رفتی	نوای حنجرت را بر سرِ نی
برای دوست ، دست از دست شستی	همه دیدم ، نمی دیدم ، ولی کاش
	نگاه اکبرت را بر سرِ نی
آبرو	جفا کردند
شکوه تاب و تب را از تو آموخت	ز نسل نحس شیطان رجیم اند
وفای لب به لب را از تو آموخت	وفاداری و مردی را عقیم اند
فرودی آبروی عاشقان را	جفا کردند بر تو ، تا قیامت
فرات آن روز ادب را از تو آموخت	به دور از لطف رحمان رحیم اند
خوشا	نفرین
خوشا آن دل که در دست تو باشد	خسی بر موج گلگونت نبودند
سراندازی که پابست تو باشد	به جز کرسی به هامونت نبودند
خوشا خورشید معصومی که خندان	نمک بر زخم هاشان تا قیامت
شهید چشم سرمست تو باشد	که مرهم بر دل خونت نبودند



شمع آل محمد (ع)

علی هجویری

کمال مستقیمان است؛ زانچه رضادادن به باطل، باطل بود و دست بداشتن حق اندر حال خشم، باطل؛ و مؤمن مبطل نباشد.

و نیز می آید که چون حسین علی را با فرزندان وی (رضوان الله علیهم) اندر کربلا بکشستند، جز وی کسی نماند که بر عورات قَیم بودی و او بیمار بود و امیرالمؤمنین حسین (رضی الله عنه) وی را علی اصغر خواندی. چون ایشان را بر اشتران برهنه به دمشق اندر آوردند پیش یزید بن معاویه (أَحْزَاهُ الله)، یکی ورا گفت:

«كَيْفَ أَصْبَحْتُم یا علی و یا اهل بیت الرحمة: بامدادتان چون بود یا علی و یا اهل بیت رحمت؟» گفت: «أصبحنا من قومنا بمنزلة قوم موسی من آل فرعون، یَذبحون أبناءنا و یتسخیون نساءنا، فلا ندری صباحنا من مساءنا، و هذا من حقیقة بلاءنا: بامداد ما ز جفای قوم خود، چون بامداد قوم موسی از بلای قوم فرعون بود که فرزندان ایشان را می کشتند و عورایشان را برده می گرفتند: تا نه بامداد و نه شبانگاه می شناسیم و این از حقیقت بلای ماسست و ما مر خداوند را ـ جل جلاله ـ شکر گوئیم بر نعمت های وی و صبر کنیم بر بلایات وی.»

شجاعت شاعر

و اندر حکایات است که هشام بن عبدالملک بن مروان سالی به حج آمد، خانه را طواف می کرد، خواست تا خَجَر ببوسد، از زحمت خلق راه نیافت. آنگاه بر منبر شد و خطبه کرد. آنگاه زین العابدین، علی بن الحسین (رضی الله عنه) به مسجد اندر آمد با روی مُقمر و خَدی منوّر و جامه ای معطر، و ابتدای طواف کرد. چون به نزدیک حجر فراز رسید، مردمان مر تعظیم ورا، حجر خالی کردند که تاوی مر آن را ببوسید. مردی از اهل شام، چون آن هیبت بدید، باهشام گفت: «یا امیرالمؤمنین، تورا به حجره راه ندادند که امیری، آن جوان خوبروی که بود که بیامد، مردمان جمله از حجر در رمیدند و جای خالی کردند؟»

هشام گفت: «من ورا شناسم.» و مرادش آن بود تا اهل شام مر اورا نشناسند و بدو تولا نکنند و به امارت وی رغبت نمایند. فرزدق شاعر آنجا استاده بود، گفت: «من او را شناسم.» گفتند: «آن کیست، یا بافراس؟ ما را خبر ده، که سخت مهیب جوانی دیدیم وی را.» فرزدق گفت: «شما گوش دارید تا به ارتجال، صفت نسبت وی کنم:

هذا الذی تعرفُ البطحاءُ وطأته

والبیتُ يعرفُهُ والحلّ والحرم...

و مانند این در مدح وی بیتی چند بگفت و وی را و اهل بیت پیغمبر را (علیهم السلام) بستود. هشام باوی خشم گرفت و بفرمود تا وی را حبس کردند. این خبر همچنان که بود، بدو نقل کردند، بفرمود تا دوازده هزار درم بدو بردند. گفت: «ورا بگوئید: یا بافراس، ما را معذور دار؛ که ما امتحانیم و بیش از این چیزی معلوم نداشتیم که به تو فرستادیمی.» فرزدق آن سبیم باز فرستاد و گفت: «یا پسر پیغامبر خدای، من از برای سیم، اشعار بسیار گفته بودم و اندر آن مادیح دروغ آورده. این ابیات مر کفّارت بعضی از آن را گفتم از برای خدای و دوستی رسول و فرزندان وی را.» چون پیغام به زین العابدین بردند، گفت: «بازگردید و این سبیم باز برید و بگوئید: اگر ما را دوست داری، می پسند که ما باز گردیم بدان چیزی که بداده باشیم و از ملک خود بیرون کرده.» آنگاه فرزدق آن سیم بستد و بپذیرفت. و مناقب آن سید بیش از آن است که آن را جمع توان کرد.

ابوالحسن علی بن عثمان هُجویری ملقب به «داتا گنج بخش» از عارفان سدهٔ پنجم هجری است. اهل غزنهٔ خراسان بود و نویسندهٔ کتاب «کشف‌المحجوب» که از مهمترین متون کهن تعلیمی عرفان به شمار می آید و به نظر می رسد یکی از مأخذ عطار در «تذکرة الاولیا» بوده باشد. آنچه در بی می آید، بخشهایی از این کتاب درباره سالار شهیدان (ع) و زیور عابدان (ع) است:

شمع آل محمد، و از جملهٔ علایق مجرد، سید زمانه خود، ابو عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب (رضی الله عنهما)، از محققان اولیا بود و قبلهٔ اهل بلا و قتل دشت کربلا و اهل این قصبه بر درستی حال وی متفق اند که چون حق مفقود شد، شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای ـ عز و جل ـ نکرد، نیا رامید.

و رسول را علیه السلام اندر وی نشان هایی بود که او بدان مخصوص بود: چنان که عمر بن الخطاب (رضی الله عنه) روایت کند که: روزی به نزدیک پیغمبر (علیه السلام) اندر آمدم. وی را دیدم حسین را بر پشت خود افکنده بود و رشته ای اندر دهان خود گرفته و سر رشته به دست حسین داده تا حسین می رفت و وی (علیه السلام) از پسِ حسین به زانو ها می رفت. من چون آن بدیدم، گفتم: «نعمَ الجملُ جملک یا با عبد الله!» [ای اباعبد الله، چه شتر خوبی داری!] پیغمبر گفت علیه السلام: «نعم الرَّاکِبُ هو یا عمر!» [چه سوار خوبی است او].

و وی را کلام لطیف است اندر طریقت حق، و رمز بسیار و معاملت نیکو. از وی روایت آرند گفت: «أَشْفَقُ الإِخوانَ علیک دینک»: شفیق ترین برادران تو بر تو، دین توست؛ از آنچه نجات مرد اندر متابعت دین بود و هلاکشی اندر مخالفت آن. پس مرد خردمند آن بود که به فرمان مشفقان بود و شفقت آن بر خود بداند و جز بر متابعت آن نرود و برادر، آن بود که نصیحت نماید و در شفقت نبندد.

و اندر حکایات یافتم که روزی مردی به نزدیک وی آمد و گفت: «یا فرزند رسول خدا، مردی درویشم و اطفال دارم؛ مرا از تو قوت امشب می باید.» حسین وی را گفت: «بنشین که ما را رزقی در راه است تا بیاورند.» بسی بر نیامد که پنج صُره بیاوردند. ـ اندر هر صره ای هزار دینار... حسین (رضی الله عنه) اشارت کرد که: «بدان درویش دهید.» آن پنج صره بدو دادند و از وی عذرها خواست که: «پس دیر ماندی، و این بس بی خطر عطائی بود که یافتی و اگر ما دانستیمی که این مقدار است، تو را انتظار ندادیمی. ما را معذور دار؛ که ما از اهل بلائیم و از همه راحت دنیا باز مانده ایم و مراد های دنیای خود گم کرده ایم و زندگانی به مراد دیگران می باید کرد.»

مناقب وی ا شهر آن است که بر هیچ کس از امت پوشیده باشد.

زین عباد و شمع اوتاد

وارث نبوت و چراغ امت، سید مظلوم و امام مرحوم، زین العباد و شمع الاوتاد، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم)، اکرم و اعبداهل زمانهٔ خود بود و وی مشهور است به کشف حقایق و نشر دقایق.

از وی پرسیدند که: «سعیدترین دنیا و آخرت کیست؟» گفت: «آن که بر باطل راضی نبود چون راضی شود و خشمش از حق بیرون نیارد، چون خشمگین گردد.» و این از اوصاف



پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۴

سال نو دودنهم

شماره ۲۸۹۸۷

اطلاعات

۷



مواعظ حسینی

موعظه امام حسین (ع) در روزهای جمعه برای یاران و پیروانش
ترجمه بهراد جعفری

ای مردم، از خدا پروا کنید و بدانید که به سوی او باز می گردید، پس هر کس کار نیک یابدی کرده، حاضر بیند [و آرزو کند ای کاش میان او و کارهای بدش فاصله دوری بود. خدا شما را از

[نافرمانی خود بر حذر می دارد.

وای بر تو ای آدمیزاد بی توجه، که تحت نظری و از توهیج غفلتی نیست. به یقین مرگ با سرعت به سویت روان گشته و شتابان به تورو آورده، تو را می طلبد و چه نزدیک است تو را دریابد. آنگاه که عمرت به پایان رسد و تنها روانه گور شدی، دو فرشته «منکر» و «نکیر» برای بازپرسی و آزمونی سخت بر تو در آیند. هان که آن دو نخست از پروردگاری می پرسند که او را می پرستیدی، و از پیامبری که به سویت آمد و از دینی که بدان پایبند بودی، و کتابی که تلاوت می کردی، و از امامی که طرفداری اش می نمودی. از عمرت می پرسند که در چه سپری ساختی، و از مالت که از کجا آوردی و در چه راهی خرج کردی. پس حواست را جمع کن و برای خود فکری کن، و پیش از بازپرسی پاسخ را آماده کن.

چنانچه با ایمان و آگاه به دین بودی، و پیرو راستگویان و طرفدار دوستان خدا، خداوند زبانت را به حق گویا می سازد و به خوبی جواب می گویی و به بهشت و رضوان الهی بشارت می یابی و فرشتگان بارویی گشاده و عطری دل انگیز باشماروبرو می شوند. و اگر عاری از آن صفات بودی، زبانت به لکنت می افتد، برهانت باطل می شود و از پاسخ صحیح درمی مانسی، و به دوزخ بشارت یابی، و فرشتگان عذاب برای پذیرایی باآبی جوشان، و افکندن به دوزخ، به استقبال می آیند.

فرزند آدم! بدان که در پس این قضایا روز قیامتی است که برای قلبها بزرگتر، هولناک تر و دردآورتر است، «در آن روز خداوند اولین و آخرین را گرد می آورد: روزی که در صور می دمند، و گورهای زیر و زبر می گردند. روزی است نزدیک، آنگاه که دلها به گلومی رسد، در حالی که غمگین و پرانده اند. آن روز از هیچ لغزشی نمی گذرند، و هیچ بازخریدی نمی ستانند، و از هیچ کس پوزش نمی پذیرند، و جای توبه ای برای کسی نمی ماند، و هیچ چیز جز پاداش نیکوکاری و کفر بدی در کار نیست، پس هر کس از زمره مؤمنان باشد، ذره ای نیکی نموده آن را می یابد، و ذره ای بدی کرده، نتیجه آن رانیز می یابد.

ای مردم، از نافرمانی ها و گناهانی که خدا منعتان کرده و در قرآن بر حذر داشته، بپرهیزید! و آن زمان که شیطان ملعون شما را به شهوات و خوشی های نقد این سرامی خواند، از مهلت خداوند و عذاب او خاطر آسوده مدارید... دلتان را آکنده از ترس خداوند کنید، و به یاد آرید که به شما در بازگشت تان به سوی او همچنان که نوید پاداش نیکو داده، بیم مجازات سخت را هم داده است: زیرا آن کس که از چیزی بهراسد، مراقبش هست، و کسی که از چیزی بر حذر باشد، آن را ترک می کند، مبادا از افراد بی توجه و آرزومند زیور دنیا باشید! توجه کنید که خداوند شما را از رفتاری که در قرآن با ستمگران نموده، بر حذر داشته، و از نزول بعضی از انواع عذابی که در قرآن جماعت ستمکار را نهذید نموده، ایمن مپاشید، که خداوند در کتاب خود با نقل سرانجام دیگران، شما را پند داده است. بی شک خوشبخت کسی است که از غیر خود پند گیرد.

بندگان خدا! از خدا پروا کنید و بدانید که خدا آرایش دنیا را برای هیچ یک از دوستانش نپسندیده و آنان را در آن و زرق و برق دنیا تشویق نکرده است، و جز این نیست که این سرا و ساکنانش را آفرید تا ایشان را بیازماید که کدامشان برای آخرت نیکوکارتر است. پس ای مؤمنان از کسانی باشید که در فکرند و اندیشه می کنند. از آنچه خداوند شما را بر حذر داشته که نقد زندگی این سراسر است، چشم ببوشید و به دنیا مگر آید و پشتنگرم مشوید که فرموده است: «**وَلَا تَرْتَبِنَا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ**»: به کسانی که ستم کردند، مگر آید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید.» و به این سرا و آنچه در آن است همچون اعتماد کسی که آن را قرار گاه و منزلگاه خود گرفته است، پشتگرم مپاشید و اعتماد مکنید که سرای کوچ است و ناپایدار، و منزل بسندگی [به اندک] و جای عمل است. پس کردار شایسته را پیش از زوال روزهایش و دستور خداوند بر ویرانی اش، از آن توشه برگزید. همو که آن را نخستین بار آفرید و آبادش ساخت، ویرانش می سازد. امیدوارم که ما و شما را در زندگی دنیا از زاهدان قرار دهد و در پاداش آخرت از راغبان. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.



قسم به خدا که نتیجه و ثمره گناه هیچ قومی جز عذاب الهی نیست و هیچ گروهی دنیا را بر آخرت ترجیح نداد، جز آنکه دچار سرانجام و عاقبتی شوم شد.

خداشناسی و انجام دستورات او دو یار مأئوس هستند، پس هر کس که خدا را شناخت، از او می ترسد: زیرا این ترس است که او را بر انجام فرمان خداوند و ادا می سازد و برمی انگیزد. بی شک دانشمندان و پیروانشان از شمار افرادی هستند که خداوند را شناخته اند و به فرامینش گردن نهاده اند و مشتاق اویند. خداوند می فرماید: «**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**: از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند» (فاطر، ۲۸).

پس هیچ چیز این دنیا را توسط گناهی نخواهد و در دنیا سرگرم انجام دستورات خداوند باشید و اوقات و روزهایش را غنیمت شمارید و برای آنچه فردای قیامت نجات شما در آن است، تلاش کنید که این راه کم گناه تر و به عذر و پوزش نزدیکتر، و به نجات امیدش بیشتر است. پس انجام فرمان و طاعت خدا را بر هر کاری مقدم بردارید و نیز طاعت آن کس که خداوند انجام دستوراتش را واجب ساخته است. و کارهای دیگری چون طاعت سرکشان و فریفتگی شکوه و جلوه دنیا را بر دستور و طاعت خدا و طاعت صاحبان امر تان مقدم مدارید و بدانید که شما همگی بنده خدایید و ما با شما می باشیم.

فردای قیامت سروری حاکم بر ما و شما داری خواهد کرد و هموست که شما را ننگه داشته و مورد بازخواست قرار می دهد، پس پاسخ را پیش از ایستادن و بازخواست و در آمدن بر پروردگار جهانیان آماده کنید. آن روز «هیچ کس جز به اذن او سخن نمی گوید» و به یقین بدانید که خداوند نه فرد دروغگویی را تأیید و تصدیق می کند و نه راستگویی را تکذیب می نماید، نه عذر درخور و به جایی را رد می کند و نه عذر بی جایی را می پذیرد، بلکه حجت خداوند بر مردمان، رسولان و اوصیای ایشان است.

اصلاح نفس

از خدا پروا کنید و به اصلاح نفس خود و طاعت خدا و آنان که ولايتشان را پذیرفته اید، بپردازید. امید است فرد از کوتاهی نمودن گذشته اش در راه خدا و تصبیح حق او پشیمان شود. پس، از خداوند آموزش بجوید و به سوی او بازگردید، چرا که او توبه را می پذیرد و از بدیها درمی گذرد و می داند شما چه می کنید.

از وفاقت و همنشینی با گناهکاران و یاری ستمگران و همسایگی تبهکاران بپرهیزید و از فتنه شان بر حذر باشید و از آستان ایشان دور شوید و بدانید که هر کس با دوستان خدامخالفت کند و آئینی جز دین خدا برگزیند و نظرش را با خود سری بر دستور ولی خدا ترجیح دهد، در آتشی درمی آید که زبانه می کشد و بدنهایی بی روح و عاری از هر سعادت را می بلعد. ایشان مردگان هستند و حرارت آتش را نمی یابند، پس ای دارندگان بینش، عبرت بگیرید و خدا را به شکرانه اینکه هدایت تان نمود، سپاس بگویید و بدانید هرگز از تحت قدرت خداوند به قدرت دیگری خارج نمی شوید.

آری، خداوند کردار شما را می نگرد، سپس به سوی او برانگیخته می شوید و گرد می آید، پس اندر ز راه کار ببندید و رفتار افراد صالح را فرا بگیرید.

پند، زهد، حکمت

خداوند ما و شما را از نیرنگ ستمکاران و جور حسودان و زور جائران نجات بخشد.

مؤمنان! مبادا که این سرکشان و پیروانشان: از آرزومندان دنیا که دلباخته و شیفته آنند، شمار بفر یبند: آنان که به دنیا و کالای پوسیده ناچیزش و گیاه خشکیده نیست شدنی اش در فردا روز، روی نهاده اند. از آنچه خداوند شما را بر حذر داشته، بهوش باشید! و در آنچه از این سرا بی علاقه تان خواسته، زهد پیشه سازید، و بدانچه در این سراسر است، چونان کسی که آن را خانه ابدی و قرار گاه همیشگی ساخته، اعتماد و پشتگرمی مکنید.

به خدا سوگند برای شما آنچه در دنیا است، علیه خود شهادت می دهد [که عبارتند از: جلوه گری ظاهرش، دگرگونی انقلابش، موارد عبرت آمیز آن، و بازیگری های با اهلش، و آنکه چگونه افراد گمنام و وامانده را بلند آوازه می کند، و افراد شریف را کوچک می سازد، و فردا روز گروه هایی را به آتش درمی افکند. پس در این امور مطالبی برای شخص آگاه و بیدار شایسته ملاحظه است، و همچنان آزمون و باز دارندۀ ای است.

به راستی پیشامدهایی که در هر شبانه روز بر سر شما می آید، از فتنه های همراه کننده و بدعت های تازه و قوانین جائزانه و ناگواری های زمان و ترس از حاکم و وسوسه شیطان، همه و همه دلها را از خواست درونش باز می دارد و از راه راست و شناخت حق پرستان غافل می سازد، مگر آن عده اندکی که خداوند حفظشان نموده است.

گردش زمانه

گردش روزگار و دگرگونی حالات و سرانجام زبانبخش فتنه های دنیا را نمی شناسد، جز آن کس که خداوند نگاهش دارد و آن که راه هدایت را پیماید و میانه روی را پیشه خود می سازد، سپس بر این امور از زهد یاری می جوید و دائماً اندیشه می کند و از عبرت هادرس می گیرد و باز می ایستد، پس در حسن ظاهر و جلوه های دنیا زهد پیشه می سازد و از لذاتش دست برمی دارد و آرزومند و خواهان نعمت های جاوید آخرت می گردد و تمام کوششش خود را برای آن می نماید و مراقب مرگ هست و زندگی با ستمگران را مغفور می دارد.

اینجاست که با دیده ای تیزبین به آنچه در دنیا است می نگرد، و [در نتیجه] فتنه های تازه و بدعت های همراه کننده و بیداد پادشاهان ستمگر را درمی یابد.

به جان خودم سوگند، شما چندان از امور گذشته، در روزگار سپری شده مالا مال از فتنه های متراکم و لجاجت و اصرار، پشت سر نهاده اید که می توانید با بهره گیری از تجربه آنها، از گمراهان و بدعت گذاران و ستمگران و جماعتی که به ناحق در زمین فساد می کنند، پرهیز کنید.

بنابراین از خداوند یاری بخواهید و به طاعت خدا و کسی که از دیگران به پیروی و فرمانبری شایسته تر است، بازگردید.

خداشناسی و فرمانبرداری

پرهیز کنید! بترسید! پیش از پشیمانی و افسوس و مرگ و ایستادن در برابر خدا.